

عنوان پادکست: راحاب و ریسمان قرمز رهایی

راحاب و ریسمان قرمز رهایی (بخش ۴)

ریسمان قرمز

نازی: راحاب، این شخصیت کتاب مقدس، با برداشتن قدمی کوچک نکته‌پر اهمیتی را با ما در میان می‌گذارد.

سابرینا: ایمان او، او را واداشت تا اطاعت کند. ایمان راحاب ثمر داشت. و ثمره ایمان او اطاعت بود. اطاعت راحاب کامل و دقیق بود، حتی در عملی به ظاهر بی‌اهمیت مثل آویزان کردن یک ریسمان قرمز در بیرون پنجره‌ای کوچک!

نازی: با سلام به شما عزیزان، امروز هم با برنامه‌ای دیگر از پادکست **دل‌هایمان احیا کن** با صدای سابرینا اصیان در خدمت شما عزیزان شنونده هستیم.

آیا تا به حال این فکر به ذهن شما خطور کرده که ممکن نیست خدا مرا دوست داشته باشد؟ اگر بله، حتماً به این برنامه گوش دهید. امروز در ادامه مطالعه زندگی راحاب خواهیم دید که برای همه ما، علیرغم گذشته گناه‌آلودمان، امید هست.

سابرینا: داستان راحاب داستانی عجیب و دوست داشتنی است. چون زندگی او تصویر زیبایی از خدای رهایی دهنده را برای ما به تصویر می‌کشد. در داستان راحاب، تصویر کار نجات‌بخش مسیح به وضوح قابل مشاهده است؛ او که به زمین آمد تا گناهکاران را بیابد و نجات دهد. این نکته را ما امروز در مطالعه داستان راحاب خواهیم دید.

اگر کتاب مقدس‌های خود را به همراه داشته باشید، از شما دعوت می‌کنم که به کتاب یوشع فصل دوم مراجعه کنید.

در این فصل از کتاب یوشع به داستان زنی به نام راحاب برمی‌خوریم که زنی فاحشه بود ولی بذریع ایمان به خدای حقیقی در قلب او کاشته شده بود. او چیزهایی در باره عظمت یهوه خدای اسرائیلیان شنیده بود. او شنیده بود که

این خدا، زنده و بسیار قدرتمند است ولی با این وجود اطلاعاتش بسیار کم و مختصر بود. اما همان شنیده‌های مختصر در او ایمانی حقیقی ایجاد کرده بود.

راحاب به دو جاسوسی که از سرزمین اسرائیل آمده بودند ایمان خود را اعتراف می‌کند و می‌گوید که در مورد خدای شما شنیده‌ام و ایمان دارم که خدای حقیقی است. راحاب معتقد است که خدایانی را که سال‌ها در سرزمین کنعان می‌پرستیده است دروغین هستند. بدین ترتیب، راحاب در حالی که می‌دانست خدا کنعانیان را به خاطر گناهان کراهت‌آورشان مورد داوری قرار خواهد داد، از آن دو جاسوس می‌خواهد که از او و خانواده‌اش محافظت کنند و آنها را از نابودی و هلاکت نجات دهند.

حالا بیایید دوباره به آیات ۱۲ و ۱۳ مراجعه کنیم:

«پس اکنون به نام خداوند قسم بخورید تا همانطور که من به شما با مهربانی رفتار کردم، شما هم با فامیل من به خوبی رفتار کنید و نشانه‌ای به من دهید که پدر، مادر، برادران، خواهران من و خانواده‌ی ایشان را از بین نبرید بلکه از مرگ نجات بدهید.» (ترجمه مؤده)

براساس این آیات، راحاب از آنها التماس رحمت می‌کند. راحاب می‌داند که شایستگی این درخواست را ندارد ولی از آنجایی که می‌داند هیچ امید دیگری برای او وجود ندارد، به خود جرأت می‌دهد تا از آنها التماس رحمت کند. او در واقع از خدای اسرائیل یعنی یهوه این درخواست را دارد. چرا؟ چون این دو مرد جاسوس نماینده‌ی او هستند. راحاب از آنها می‌خواهد که سوگند بخورند و قول بدهند که با او و خانواده‌اش با رحمت و شفقت برخورد کنند و از جان آنها محافظت کنند. در آیه ۱۴ آنها سوگند می‌خورند و قول می‌دهند که از او و خانواده‌اش محافظت کنند. این آیه می‌گوید: «اگر به آنچه می‌گوییم عمل نکنیم، خدا ما را بکشد. اگر تو از نقشه‌ی ما چیزی به کسی نگویی، قول می‌دهیم وقتی خداوند این سرزمین را به ما داد، با شما با لطف و مهربانی رفتار کنیم.» آنها بعداً برای اجرای این سوگند سه تا شرط قرار می‌دهند.

آیه ۱۷ می‌گوید: «گفتند ما به وعده‌ای که به تو داده‌ایم عمل خواهیم کرد. وقتی ما وارد سرزمین شما شدیم، این ریسمان قرمز را به پنجره‌ای که ما را از آن به پایین فرستادی ببند.» سپس شرط دوم در آیات ۱۸-۱۹ ادامه می‌دهد: «آنگاه تو باید پدر، مادر، برادران، خواهران و تمام خانواده‌ی پدرت را در خانه‌ات جمع کنی. هر کسی که از خانه‌ی تو خارج شده، به کوچه برود، خورش به گردن خودش می‌باشد و گناه ما نخواهد بود. اما اگر به کسی که در خانه‌ی تو باشد، صدمه‌ای برسد، ما مسئول خواهیم بود.»

و شرط سوم در آیه ۲۰ مطرح می‌شود: «اگر تو از نقشه‌ی ما به کسی اطلاع بدهی، آنگاه ما مجبور نخواهیم بود به وعده‌ی خود که به تو داده‌ایم، عمل کنیم.»

پس این سه شرط به این ترتیب بودند که اول او می‌بایستی ریسمان قرمزی را به پنجره خودش می‌بست. دومین شرط این بود که همه خانواده خودش را در خانه‌اش گرد می‌آورد. و سومین شرط این بود که درباره این چیزها به هیچکس چیزی نگوید.

در آیه ۲۱ راحاب پاسخ می‌دهد: «... چنان باشد که گفتید...» ترجمه دیگر کتاب مقدس می‌گوید «راحاب قبول کرد.» حتی پاسخی که می‌دهد از روی ایمان است و او سخنان آنها را جدی می‌گیرد.

این آیه ادامه می‌دهد: «و آنها را روانه نمود. وقتی آنها رفتند او ریسمان قرمز را به پنجره بست.»

پس از آنکه جاسوسان خانه را ترک کردند، او چه کرد؟ اولین شرط را بلافاصله انجام داد. راحاب هیچ تأخیری از خود نشان نمی‌دهد. او فوراً آنچه را که از او خواسته شده بود انجام می‌دهد. راحاب کاملاً از اضطراری بودن و فوریت قضیه آگاهی داشت. او می‌دانست این دو جاسوس به نمایندگی از طرف خدای زنده حقیقی سخن می‌گویند. آنها در واقع کلام خدا را به او بازگو می‌کردند. و اگر این خدا می‌گوید که باید این طناب قرمز را بر پنجره‌اش ببندد، پس او باید اطاعت کند. برای همین، او فوراً اطاعت کرد و طناب قرمز را بر پنجره بست.

در قلب راحاب یک سری رویدادهای پیش‌رونده در حال اتفاق افتادن بود. او اول متوجه شد که در محمصه‌ای گرفتار شده. او در واقع با نیاز شدید و مبرم خودش رو به رو شد. راحاب متعلق به شهری بود که به زودی قرار بود نابود شود. او یکی از گناهکارانی بود که حق آنها داوری و هلاکت بود. و حالا کاملاً به جدی بودن این موضوع واقف است و شدیداً خود را نیازمند رحمت خدا می‌بیند. در مرحله دوم، راحاب فهمید که کاملاً فاقد قدرت نجات و رهایی خودش از این محمصه است. او در صحبت با این مردان به آنها نمی‌گوید "من کارهایی می‌کنم تا بتوانم از این وضعیت خلاص شوم ... در نهایت با تلاش های خودم، خودم و خانواده‌ام را نجات می‌دهم!" نه! او می‌دانست که برای نجات از هلاکت چقدر مستاصل و درمانده است. راحاب می‌دانست که هیچ راهی وجود نداشت تا خودش را نجات دهد. ولی در عین حال، می‌دانست که راهی برای نجات او وجود دارد، و آن این است که به خدای زنده حقیقی یعنی یهوه پناه ببرد. یهوه صورت عهد عتیقی عیسی مسیح خداوند است که در هیچکس به غیر از او نجات نیست. در عهد جدید پطرس می‌گوید «در هیچ کس به غیر از او نجات نیست.» راحاب از این خدا طلب رحمت و شفقت می‌کند. راحاب می‌دانست که یهوه تنها صخره‌ای است که می‌تواند به او امید ببندد و در او پناه ببرد.

و در مرحله سوم، راحاب با اطاعت خودش نشان می‌دهد که ایمانش واقعی است. در مقابل او سه شرط قرار داده شده بود. او فوراً از شرط اول که بستن طناب قرمز به پنجره‌اش بود اطاعت کرد. او با این کار ایمان خود را اعلام کرد. او باور داشت که اگر طناب قرمز را بر پنجره خانه‌اش که بر روی دیوار شهر بود ببندد، نجات خواهد یافت. از آنجا که خانه او بر دیوار شهر بنا شده بود، هر کس در بدو ورود به شهر، آن طناب سرخ رنگ را می‌توانست ببیند.

اما چرا طنابِ قرمز؟ این طنابِ قرمز سمبل چند چیز بود. اول از همه، این طناب نشانه شرم و روحیهٔ تقصیری بود که این زن از گذشته خود داشت. طنابی که نشانهٔ زندگی گناه‌آلوده او بود. اگر به اشعیا فصل اول مراجعه کنیم، در آیه ۱۸ می‌بینیم که می‌گوید: «خداوند می‌گوید بیایید تا در برابر یکدیگر حُجَّت آوریم ... اگر گناهان شما چون ارغوان سُرخ باشد، همچون برف سفید خواهد شد و اگر چه همچون قرمز، سرخ باشد مانند پشم خواهد شد.» ولی چرا خدا گناه را به چیزی قرمز یا سرخ تشبیه می‌کند؟ در همان باب خداوند ادامه می‌دهد که دستان شما مملو از خون است. در واقع یک شخص گناهکار به یک شخص مجرم تشبیه شده است که قتل کرده باشد و دستانش آلوده به خون باشد. شخصی که زندگی‌اش فریاد می‌زند که تقصیر کار است. رنگ قرمز نشانه‌ای است از گناهی که دستهای انسان‌ها به آنها آغشته است.

مدتی پیش با زنی صحبت می‌کردم که در سن ۱۹ سالگی بچهٔ خود را سقط کرده بود. سال‌ها بعد متوجه این واقعیت شده بود که او با این عمل در واقع بچهٔ خود را کشته و یا یک قاتل است. او اعتراف می‌کرد که سال‌ها دست‌های من به خون آغشته بود. تنها رحمت و فیض خدا توانست این گناه را ببخشد، مرا پاک کند و نجات دهد. گناه و احساس تقصیر و شرم مانند خونی که دست‌های او به آن آغشته بود او را آزار می‌داد.

شاید شما بگویید: من مرتکب این چنین گناهی نشده‌ام. من هیچگاه بچهٔ خودم را سقط نکرده‌ام. ولی کلام خدا می‌گوید که همهٔ ما گناهکاریم. دست‌های همهٔ ما آغشته به خون است. پنطیوس پیلاطس یکی از حاکمینی بود که عیسای مسیح را محاکمه کرد. او معتقد بود که مسیح مرتکب گناهی نشده است و مستحق مصلوب شدن نیست. اما در حالی که مردم فریاد می‌زدند: «مصلوبش کن، مصلوبش کن» پیلاطس در ظرف آبی دست‌های خود را در مقابل مردم سُست و گفت «من از خون این مرد بری هستم. خود دانید.» و مردم همه در پاسخ می‌گویند: «خون او بر گردن ما و فرزندان ما باد.» کلام خدا می‌گوید: «همه گناه کرده‌اند.» دست‌های همه به خون آغشته است. زندگی همهٔ انسان‌ها مثل ارغوان سرخ و مثل خون قرمز است.

راحاب نمونه‌ای بود از اینکه وقتی طناب قرمز را بر پنجره‌اش بست، اعلام کرد که گناهکار است و زندگی گناه‌آلود او برای او شرم و احساس تقصیر به جا گذاشته بود. او با بستن طناب قرمز این حقیقت را اعلام می‌کرد که گناهکاری است پُر از شرم و احساس تقصیر.

حالا در نظر بگیرید که مردم از کنار خانه‌اش رد می‌شدند و به خانهٔ او اشاره می‌کردند که طنابی قرمز بر پنجرهٔ خود بسته بود. شاید بسیاری او را مسخره می‌کردند و برخی سر خود را می‌جنبانیدند. او با بستن طناب قرمز نشان می‌دهد که گناهکاری است که نیاز به نجات دارد.

هنگامی که یک گناهکار محبت و قدرت نجات دهندهٔ خدا را می‌چشد، به مرحله‌ای می‌رسد که خود تشخیص می‌دهد که گناهکار است. و در آنجاست که دیگر ترسی ندارد که دیگران به گناه او پی ببرند. او می‌داند که چیزی ندارد پنهان کند و دیگر، سعی در پوشاندن و یا وانمود کردن ندارد. راحاب آدم مذهبی‌ای نیست که معتقد باشد

من اصلاً به نجات مسیح احتیاج ندارم. نه! او حاضر است که طنابِ قرمز را بلافاصله آویزان کند چون می‌داند که تنها راهِ رهایی او، آویزان کردن این ریسمان سرخ از پنجره‌اش است.

این طنابِ قرمز سبُلِ گناهان او و در عین حال شرم و تقصیرِ حاصل از آن بود. ولی حالا می‌دانست که برای دریافتِ رحمتِ خدا لازم نیست که گناه و شرم و تقصیرِ خود را بیوشاند و وانمود کند که از وضعیتِ خوبی برخوردار است. او در واقع با آویزان کردن این طناب به دیگران و به خدا اعلام می‌کرد که گناهکاری است پُر از شرم و تقصیر و پشیمانی. راحب در عین حالی که می‌دانست یهوه خدایی است که گناه را مجازات می‌کند و گناهکار را مورد داوریِ خود قرار می‌دهد، این را هم می‌دانست که او خدای رحمت و فیض است. و به همین خاطر، تنها او می‌توانست گناهان راحب و شرم و تقصیرِ حاصل از گناه او را بیوشاند و محو کند. او می‌دانست که علی‌رغم زندگی گناه‌آلودِ گذشته‌اش، در یهوه برای او امیدِ نجات هست.

جاسوسان به او نمی‌گویند که خوب ما می‌توانستیم تو را نجات دهیم ولی این در صورتی ممکن بود که تو حداقل یک فاحشه نبودی. نه! طنابِ قرمز در واقع نشانه‌ای از زندگیِ گناه‌آلود او بود. این ریسمانِ قرمز نشانه‌ای از دست‌های آغشته به خون او بود.

راحب مثل پیلاتوس، با شستن دست‌های خودش، خود را مبری اعلام نکرد. بر عکس، او با آویزان کردن این طناب اعلام کرد که گناهکاری است که دست‌هایش به خون آغشته است و هیچ آبی نمی‌تواند او را مبری کند. آیا این تصویری از زندگی من و شما نیست؟ ولی اگر شما خود را غرقِ شرم و تقصیرِ گناهانِ گذشته خود می‌بینید، کلام خدا نشان می‌دهد که این رنگِ قرمز تنها نشانه‌ای از گناه و شرم و تقصیرِ غیر قابل پوشش نیست. این رنگِ قرمز برای راحب نشانه‌ای از یک واقعیت مهم و حیاتی دیگر هم بود.

جاسوسان به راحب و خانواده‌اش گفتند که در هنگام آمدنِ داوریِ خدا باید همه درون خانه جمع شده باشند و طنابِ قرمز را از بیرون پنجره آویزان کرده باشند. این موضوع چقدر به واقع‌ای که چهل سال پیش برای خود اسرائیلیان اتفاق افتاد شباهت دارد! واقع‌ای مهم در تاریخ اسرائیلیان! واقع‌ای که در شبی فراموش نشدنی به وقوع پیوست. این دو جاسوس شاید ۴۰ سال پیش در آن شب هنوز به دنیا نیامده بودند ولی قطعاً این داستان را بارها و بارها از والدین خود شنیده بودند.

این واقعه در کتاب خروج فصل دوازدهم نوشته شده است. خدا در آن شب می‌خواست که قوم خودش را از بردگیِ اسارتِ وحشتناکِ فرعون و مصریان رهایی بدهد. خدا به آنها دستور می‌دهد که هر خانواده بره‌ای بی لک و بی عیب برای خود تهیه کنند و در چهاردهمین روز ماه، آن را در وقت عصر، قربانی کنند و مقداری از خون آن را بردارند و بر تیرهای عمودی دو طرف در و سر در خانه‌هایشان بزنند، همان خانه‌هایی که قرار بود آن شب آن خانواده [در آن شب] گوشت این قربانی را برای شام صرف کنند (آیه ۷).

خدا به آنها اطلاع می‌دهد که «در آن شب من از مصر عبور می‌کنم و تمام نخست‌زاده‌های مصری چه انسان و چه حیوان همه را می‌کُشم. من خداوند هستم و بر تمام خدایان مصر داوری خواهم کرد. خونی که بر دو طرف چهارچوب و بر سر در خانه شما پاشیده شده است، نشانه‌ای است از این که شما در آنجا زندگی می‌کنید. چون آن نشانه را ببینم، از آنجا عبور می‌کنم و وقتی که مصریان را هلاک می‌کنم، به شما هیچ آسیبی نخواهد رسید.»

چه شباهت عظیمی بین این داستان و داستان راحاب! جاسوسان هم به راحاب گفتند «وقتی ما وارد سرزمین شما شدیم، این ریسمان قرمز را به پنجره‌ای که ما را از آن به پایین فرستادی ببند. آنگاه تو باید پدر، مادر، برادران، خواهران و تمام خانواده‌ات را در خانه جمع کنی. هر کسی که از خانه تو خارج شده به کوچه برود، خونس به گردن خودش می‌باشد. ولی هر کس که در خانه مانده باشد، بخاطر وجود آن طناب قرمز بر آن خانه، او نجات پیدا خواهد کرد و ما از کنار آن خانه عبور خواهیم کرد و داوری خدا بر آن اجرا خواهد شد.»

آیا به نظر شما افراد قوم اسرائیل که خون بره را بر سر در خانه‌هایشان زدند، از مصریان مقدس‌تر بودند که خدا آنها را نجات نداد؟ نه! دلیل اینکه نخست زادگان مصریان هلاک شدند، این بود که این خون قرمز بر سر در خانه‌هایشان وجود نداشت. اسرائیلیان و مصریان همگی گناهکار بودند و همگی مستحق مجازات و داوری الاهی! تنها فرقی که بین مصریان و اسرائیلیان وجود داشت، وجود خون بره بر خانه‌هایشان بود. وگرنه، آنها همگی محکوم به مرگ و هلاکت و داوری خدا بودند.

اگر به عهد جدید مراجعه کنیم، در رومیان ۶: ۲۳ به این مطلب برمیخوریم. پولس رسول در این قسمت خاطر نشان می‌کند «مُزِدِ گناه مُوت است.» بنابراین، در همه خانه‌ها باید مرگی صورت می‌گرفت چون همه آنها چه اسرائیلیان و چه مصریان گناهکار بودند. این مرگ می‌بایستی بر نخست زادگان هر خانواده‌ای اعمال می‌شد تا مجازات گناه اجرا شود. خدا به اسرائیلیان گفت که اگر بره‌ای بی‌عیب کُشته شود، آن (بره قربانی) به جای نخست‌زاده آن خانواده محسوب خواهد شد. مُزِدِ گناه موت است. بنابراین در خانواده‌های مصری نخست زادگان شان مُردند ولی در خانواده‌های قوم خدا یک بره بی‌عیب مُرد. این افراد برای نشان دادن این موضوع باید خون آن بره را بر سر در خانه‌هایشان می‌زدند و به این صورت از مرگ نجات می‌یافتند.

در رابطه با راحاب، هر یک از افراد خانواده که داخل آن خانه بود نجات یافت. کدام خانه؟ خانه‌ای که ریسمان قرمز بر بیرون پنجره آن آویزان شده بود. اگر آنها از آن خانه خارج می‌شدند، از عهد و قولی که خدا برای نجات آنها داده بود بی‌نصیب می‌ماندند.

راحاب به جاسوسان اعتراف ایمان کرده بود. ولی اگر ایمان خود را در عمل با آویزان کردن آن ریسمان قرمز نشان نمی‌داد، از نجات خدا بی‌نصیب می‌ماند. نجات و رهایی او بسته به آن ریسمان قرمز بود و بس.

این ریسمان قرمز از بیرون قابل مشاهده بود و آویزان کردن آن در واقع به معنی اعتراف ایمان به یهوه در مقابل عموم بود. این ریسمان قرمز از شواهد قابل رؤیت ایمان جدیدی بود که در درون قلب راحاب به وجود آمده بود.

ایمان راحب، او را واداشت تا اطاعت کند. ایمان او ثمر داشت و ثمره ایمان او، اطاعت او بود. اطاعت او کامل و دقیق بود، حتی در عملی به ظاهر بی‌اهمیت مثل آویزان کردن یک ریسمان قرمز در خارج از پنجره! در واقع دلیل اینکه این چنین اطاعت کرد این بود که ایمان او واقعی، خالص و ناب بود.

وقتی که به اصل این داستان رجوع می‌کنیم، این سؤال مطرح می‌شود که چطور می‌شود یک ریسمان قرمز ساده بتواند این چنین نجات و رهایی عظیمی را برای شخص تضمین کند؟ آن دیوارهای بلند و ضخیم وقتی فرو می‌افتادند، با سقوط وحشتناک خود همه چیز و همه کس را در زیر خود له و لورده می‌کردند و به نابودی می‌کشاندند. حالا چطور ممکن بود که در این گیر و دار، یک ریسمان قرمز نحیف بعضی را رهایی دهد؟ ولی همین ریسمان قرمز راحب و خانواده‌اش را از آن هلاکت هولناک رهایی داد.

و این قدرت بی‌نظیر و باور نکردنی خون بره خداست که بر صلیب جلجتا بخاطر نجات من و شما از هلاکت جاری شد.

داستانی که مثل آن ریسمان قرمز راحب با منطق انسانی جور در نمی‌آید. اما خدا قرار داد تا همین خون، یعنی خون عیسی مسیح ضامن نجات من و شما از هلاکت ابدی باشد.

برای همین پولس می‌گوید «ذکر صلیب مسیح و خونی که مسیح بر روی جلجتا برای نجات ما ریخت، برای هالکان حماقت است ولی برای ما که ناجیان هستیم قوت خداست.» این چیزی بود که راحب شاهد اتفاق افتادن آن در زندگی‌اش شد. بله، این قول خداست که اگر ما می‌خواهیم از هلاکت ابدی حاصل از گناهانمان نجات پیدا کنیم، تنها راه، پناه بردن به ریسمان قرمز خون مسیح است که بر جلجتا برای من و شما جاری شد.

از تو، خواهر عزیز، امروز دعوت می‌کنیم که این خون پر بها را بر سر در زندگیت بزنی ... این ریسمان قرمز رهایی را بر پنجره زندگیت آویزان کنی ... به خون بره خدا، عیسی مسیح، پناه ببری تا وقتی که حتی همه دنیای اطراف سقوط کند و به هلاکت ابدی ملحق شود، تویی که خود را در خون مسیح شستشو داده‌ای، از غضب الاهی و هلاکت در امان بمانی.

برای تو خواهر عزیزی که در قرمزی تقصیر و شرم گناهت هنوز به سر می‌بری، تویی که در زیر بار گناه و تقصیر و شرم داری خورد می‌شوی، تویی که ریسمان قرمز برایت فقط بیان گر دست‌های آغشته به گناه توست، مسیح ریسمان قرمز رهایی را برای تو مهیا کرده است ... آن را بر پنجره زندگیت آویزان کن ریسمان قرمزی که نشانه خون مسیح است.

ریسمان قرمزی که نه فقط از گناهان گذشته تو صحبت می‌کند، بلکه یاد آورنده خون پر بهایی است که برای تو و شخص تو ریخته شد تا تو را برای همیشه از اسارت گناه و هلاکت ابدی رهایی دهد.

تو خواهر عزیز ممکن است بگویی: «ولی چگونه رهایی پیدا کنم؟ چگونه نجات یابم؟ چگونه به این ریسمان قرمز رهایی دست‌یابی داشته باشم؟» به مسیح پناه ببر و با ایمان دعا کن و به او بگو:

«خداوند، من ایمان می‌آورم. ایمان می‌آورم که تو مسیح، بره‌ خدا، آمدی تا مرا نجات بخشی. می‌دانم تلاش‌های انسانی و اعمال خوب نمی‌توانند مرا از هلاکت ابدی نجات دهند بلکه تو و تنها تو عیسی‌ای خداوند قادری که مرا رهایی بدهی. پس این خون پُر بها را بر سر در زندگی‌ام می‌زنم. و این ریسمان قرمز را بر پنجره زندگی‌ام آویزان می‌کنم تا به همه اعلام کنم که به تو پناه برده‌ام ... تویی که با خون قرمز خود، قرمزیِ تقصیر و شرم گناهانم را برداشتی و امروز به خاطر خون تو، مرا از برف سفیدتر کرده‌ای. پدر، تو را شکر می‌کنم که به خاطر خون مسیح از روی زندگی‌ام عبور کردی و به جای هلاکت، مرا قرین بخشش گناهان و نجات ابدی خودت کردی. در نام مسیح، آمین.»

نازی: خدا رو شکر برای خون پُر بهای بره‌ خدا. خونی که ما را نجات می‌دهد، پاک می‌کند و از هلاکت هولناک ابدی رهایی می‌دهد.

از شما دعوت می‌کنیم که در برنامه‌های آتی **راحاب و ریسمان قرمز رهایی** با ما دوباره همراه شوید. بسیاری از زنان، با وجود ایمان آوردن به مسیح، از بخشش خدا لذت نمی‌برند چون معتقدند که گناه آنها آنقدر بزرگ است که ممکن نیست خدا آن را ببخشد. در برنامه آینده به این موضوع و راه حل‌های لازم در ارتباط با آن خواهیم پرداخت. تا برنامه آینده شما را به دست‌های خدای رهایی دهنده می‌سپاریم.

آنچه در این برنامه‌ها خدمت شما شنوندگان گرامی ارائه می‌شود، تعالیم نانسی دیماس و لگموت، با صدای فارسی ساپرینا اصلان است که به سمع شما می‌رسد. ترجمه و تهیه این برنامه‌ها حاصل همکاری دو مؤسسه **«دل‌هایمان احیا کن»** و **«راستی»** می‌باشد.